

سید محمد کاظم قریشی؛ قربانی مخالفت با کاپیتولاسیون

○ محمد جواد مرادی نیا*

۲۱۹

سید محمد کاظم قریشی که از طرفداران سرسخت خمینی است در روز ۴۳/۱۱/۵ مصادف با ۲۱ ماه مبارک رمضان روی منبر برخلاف مصالح کشور و اعتراض به قوانین مجلس شورای ملی (مصونیت مستشاران امریکایی) به ایراد سخنرانیهای تحریک‌آمیز مبادرت و مردم را به دعای به خمینی وادار نموده است.

این بخشی از گزارش ساواک استان مرکزی است که برای رئیس ساواک کل کشور تهیه و با «محرز دانستن» وقوع جرم که از آن به «اقدام بر علیه مصالح کشور» تعبیر شده خبر از دستگیری و اعزام قریشی به ساواک مرکز داده است. قریشی پیش از آن نیز به اتهام «اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت» سابقه بازداشت و زندان در پرونده خود داشت و از سوی رئیس شعبه یکم بازپرسی اداره دادرسی ارتش برایش قرار بازداشت موقت صادر شده بود.^۱

«سید محمد کاظم قریشی» متولد ۱۳۱۶ش، اهل خمین و پدرش از علمای خمین و مادرش سیده بود. وی دروس مقدماتی دینی را نزد استادان محلی از جمله علی اکبر مسعودی خمینی فراگرفت؛ آن گاه راهی قم شد. حجره‌های مدرسه حجتیه، سپس مدرسه خان برای چند سالی میزبان این طلبه جوان خمینی بود. قریشی که در سالهای میانی دهه ۱۳۳۰ وارد حوزه علمیه قم شده بود توفیق درک جلسات علمی و دروس فقه و اصول حاج آقا روح‌الله را پیدا کرده، با حضور در جلسات هفتگی درس اخلاق ایشان، رابطه عاطفی عمیقی با این استاد مبرز حوزه



عکس موجود در پرونده انفرادی

و همشهری خویش پیدا کرد و پس از درگذشت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، در شمار مروجین مرجعیت آیت‌الله خمینی درآمد.

به گفته آیت‌الله یوسف صانعی، وی حدود پنج - شش سال درس امام را درک کرد و اعتقاد داشت که امام از بقیه علما داناتر است؛ هم احاطه‌اش بر فقه بیشتر است و هم دقت و تحقیقش نسبت به سایرین، زیادتر. از این رو من (صانعی) به همراه او و مهدی کروی و عده‌ای دیگر از شاگردان امام تصمیم به تبلیغ مرجعیت ایشان گرفتیم.^۲

ورود امام خمینی به عرصه مبارزه با رژیم پهلوی شاگردان ایشان را نیز به این عرصه کشاند و آنان به فراخور توانشان

۲۲۰

بخشی از این بار سنگین را بر دوش گرفتند. تهیه، تکثیر و توزیع اعلامیه‌های مختلف از جمله مهم‌ترین اقداماتی بود که در آن ایام با هدف اطلاع‌رسانی و آگاهی دادن به مردم سراسر ایران صورت می‌گرفت. این حرکت که جمعی بدان سرگرم شدند در ابتدا فعالیتی به نسبت عادی و بی‌خطر محسوب می‌شد و آشکارا انجام می‌گرفت اما هم‌زمان با پیشرفت دامنه‌های نهضت و بحرانی شدن رابطه مبارزین روحانی با حکومت، این اقدامات نیز مخاطره‌آمیز شد و حالتی پنهانی به خود گرفت. در این حال سیدکاظم قریشی از فعال‌ترین چهره‌های این بخش از مبارزه بود. او هم به عنوان طلبه‌ای دینی امضاکننده برخی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های انقلابی بود و هم انتشاردهنده و توزیع‌کننده آنها. از جمله نامه‌هایی که سیدکاظم قریشی در تهیه و تنظیم آنها نقش داشت یکی مربوط به ۴۲/۵/۱۹ با عنوان «محضر مقدس مرجع عالی‌قدر عالم تشیع حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی اطال‌الله‌ظله‌العالی»^۳ و دیگری تلگرافی است که در تاریخ ۴۲/۱۰/۱۱ به زندان قصر و برای «حضرت آیت‌الله طالقانی مدظله، رونوشت جناب آقای مهندس بازرگان و جناب آقای دکتر سبحانی»^۴ مخابره شده است.

در نامه اول «عید سعید میلاد حضرت ختمی مرتبت» را به امام تبریک گفته و تصریح کرده

سید محمدکاظم قریشی؛ قربانی ...

است که «برای چندمین بار پشتیبانی و اطاعت خود را از آن مرجع عالی‌قدر مذهب جعفری» اعلام و «موفقیت نهایی تمام آیات عظام را که خواسته عموم مسلمین است از خداوند قادر متعال خواستاریم.» ذیل این نامه که در ایام اقامت اجباری امام در تهران برای ایشان ارسال شده است علاوه بر امضای سیدکاظم قریشی، نام و امضای نه تن دیگر از روحانیون خمین هم دیده می‌شود.

در تلگراف دوم نیز ضمن تبریک «عید خجسته میلاد بزرگ مصلح جهان بشریت و بنیان‌گذار حکومت حق و عدالت و ویران‌کننده کاخ بیداد و ستمگری، حضرت بقیه‌الله صاحب‌الزمان عج» به «آن مجاهد عالی‌قدر» توفیقات ایشان در راه مجاهدات دینی و ملی از خدای قاهر و قادر خواسته شده است. ذیل این تلگراف ابتدا نام محمدکاظم قریشی و پس از آن اسامی سی تن از روحانیون حوزه علمیه قم از جمله آقایان یوسف صانعی، مهدی کروی، کاظم نورمفیدی و سیدعلی خامنه‌ای دیده می‌شود.

حجره شماره ۲۷ واقع در طبقه دوم مدرسه آیت‌الله بروجردی معروف به مدرسه خان محل اقامت سیدکاظم قریشی، در سالهای ۴۱ و ۴۲ تبدیل به یکی از کانونهای فعالیت انقلابی و مبارزین شده بود. موقعیت حجره قریشی و علاقه‌مندی برخی طلاب به آن، چنان بود که به گفته سیدتقی درچه‌ای که در آن ایام از زندان آزاد شده به مدرسه بازگشته بود مورد توجه اغلب مبارزان قرار داشت: «من پس از آزادی وارد مدرسه خان روبه‌روی مدرسه فیضیه شدم و به حجره خودم در مدرسه حجتیه رفتم و ظاهراً به حجره آقای سیدکاظم قریشی وارد شدم و اکثر طلبه‌ها به دیدن من آمدند. اولین کسانی که آمدند آقای برزگر، آقای دعایی، آقای احسانی [...] آقای جعفری، آقای سیدعلی خامنه‌ای و آقای سیدمحمد خامنه‌ای بودند.»^۵

سید محمود دعایی که در سال ۱۳۴۲ برای تحصیل از کرمان به قم آمد، هم حجره‌ای قریشی در همان اتاق می‌گوید: «آقای قریشی به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی‌اش همیشه در سیر و سفر بود و بعد هم گرفتار شد و به زندان افتاد و من همیشه تنها بودم.»^۶

به تصریح سیدتقی درچه‌ای، سیدکاظم قریشی «در فعالیت‌های مبارزاتی الحق نقش عمده‌ای داشت.» صداقت خاص، علاقه عجیب و عشق ورزیدن به امام از ویژگی‌های برجسته‌اش بود. «در چاپ اعلامیه‌ها و پخش و تکثیر آنها نقش خوبی داشت. شبانه‌روز فعالیت می‌کرد و در قضیه مبارزات مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی خوب کار می‌کرد.»^۷

علی‌اکبر مسعودی خمینی از قریشی با تعبیری همچون جوان شجاع و ترس‌یاد می‌کند و از زبان شیخ صادق خلخالی نقل کرده است که «آقا کاظم سر نترسی دارد» و می‌افزاید: «خلخالی را دیدم. پرسیدم: در چه کاری هستی؟ گفت: اطلاعیه‌ای از امام در اختیار دارم که می‌خواهم برای چاپ ببرم. بعد از من پرسید: آقا سیدکاظم را ندیدی؟ گفتم: نه. در این حال دیدم که آقای قریشی

به همراه بچه‌ای پیدا شد. گفت: عازم تهران هستم. گفتم: بچه را کجا می‌بری. گفت: وقتی بازگشتم جزییات را می‌گویم. رفت، مأموریتش را انجام داد و بازگشت. بعد گفت: اعلامیه امام را در جیب آن بچه گذاشته بودم تا به ما ظنین نشوند. انصافاً آقا سیدکاظم واسطه خوبی بین قم و تهران بود. واقعاً تأثیر به‌سزایی در نهضت داشت.^۸

محمدحسن رحیمیان هم از حجره سیدکاظم قریشی و مهدی کروی در مدرسه خان به «ستاد تهیه و توزیع تراکت و اعلامیه‌های انقلابی» یاد کرده، چگونگی تهیه و پخش اعلامیه در حرم حضرت معصومه(س) در نوروز ۱۳۴۳ را توضیح می‌دهد. به گفته وی؛ سیدکاظم قریشی، مهدی کروی و محمد منتظری در آن ماجرا نقش اساسی و فعالی داشتند و به همت این افراد صدها هزار نسخه کارت تبریک مزین به عکس امام علاوه بر قم در همه ایران پخش شد.^۹ این فعالیتها، سیدکاظم قریشی را به یکی از افراد شاخص مبارزه مشهور کرد و کمتر مبارزی در سالهای ۴۲، ۴۳ و ۴۴ نام او را نشنیده بود، چنان که محمدکاظم بجنوردی، مؤسس حزب ملل اسلامی، که در آن ایام برای شناسایی و برقراری ارتباط با روحانیان مبارز به قم رفته بود از دوستانش می‌خواهد که طلبه‌های انقلابی را به او معرفی کنند و سیدکاظم قریشی نخستین آنان بود.

اعزام به سربازی

رژیم پهلوی در گیرودار رودررویی با روحانیت، برای فرونشاندن موج مبارزه و ترساندن طلاب، معافیت آنان از سربازی را لغو کرد و از بیستم فروردین ۱۳۴۲ از میان طلبه‌های حوزه علمیه قم اقدام به سربازگیری نمود. از جمله معروف‌ترین طلاب سرباز، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی بود. سیدکاظم قریشی نیز در همان ایام دستگیر و به عنوان سرباز راهی پادگانی در تهران شد.^{۱۱} طلاب دستگیر شده در قم در شهربانی نگهداری شدند تا در فرصت مناسب به تهران اعزام گردند. آن روز ظهر امام خمینی برای همه‌شان چلوکباب فرستاد. تا عصر روز بعد که تعدادشان به حدود ۲۵ نفر رسید آنان را سوار بر یک کامیون ارتشی با اسکورت به تهران فرستادند.^{۱۲}

از این رو سیدکاظم قریشی در قیام ۱۵ خرداد حضور نداشت و یکی - دو ماه پس از آن حادثه از خدمت سربازی مرخص شد و به قم بازگشت. دوره کوتاه سربازی هیچ تأثیر منفی بر فعالیتهای مبارزاتی وی نداشت و او بار دیگر تلاشهای خستگی‌ناپذیرش را از سر گرفت. قریشی در اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد که به دلیل تلافی با ماه محرم و نیز فرارسیدن فصل تابستان، حوزه‌های علمیه تعطیل بود، با حضور در خمین و ایراد سخن‌رانیهای انقلابی کوشید تا یاد و نام آن قیام و شهیدانش را زنده نگه دارد؛ حرکتی که از نظر مأموران اطلاعاتی شهربانی

خمین دور نماند و از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بود.

ممنوع‌المنبر شدن قریشی و واکنش علمای خمین

به دنبال سخن‌رانیهای انقلابی سیدکاظم قریشی در خرداد ۴۳، شهربانی خمین با جلوگیری از ادامه سخن‌رانیها، او را ممنوع‌المنبر کرد. در پی اجرای این حکم، کلیه وعظ و اهل منبر شهر ساعت ۱۰ صبح روز ۳۰ خرداد ۱۳۴۳ به دعوت آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده (برادر امام خمینی) در خانه او اجتماع کرده به مذاکره و رایزنی درباره چگونگی مقابله با این تصمیم شهربانی خمین پرداختند. آنان تصمیم گرفتند تا روشن شدن تکلیف، تمامی مجالس روضه‌خوانی تعطیل شود و هیچ واعظی به منبر نرود. این تصمیم بعد از ظهر همان روز توسط شیخ علی‌اکبر مسعودی، سیدکاظم قریشی و شیخ صادق آل‌طاهر در جلسات مختلف روضه‌خوانی به مردم ابلاغ و مجالس تعطیل شد.^{۱۳}

با این حال، رأی علمای خمین مبنی بر تعطیلی مجالس روضه‌خوانی در اواخر ماه صفر مورد تجدیدنظر قرار گرفت و مقرر گشت که در باقی روزهای ماه صفر بار دیگر از سلاح منبر در مبارزه علیه رژیم پهلوی بهره ببرند. از این رو وعظ به خمین دعوت شده، منبرها دوباره احیا گردید. سوگواری ۲۸ صفر که نقطه اوج عزاداریهای این ماه محسوب می‌گردد، فرصت مناسب و مطلوبی برای انتقال نیات روحانیت به جمعیتی انبوه بود. ساعت ۸ صبح روز ۱۸ تیر ۱۳۴۳ (مصادف با ۲۸ صفر) مسجد جامع خمین مالا مال از جمعیتی بود که از شهر و روستاهای اطراف به آنجا سرازیر شده بودند. ابتدا شیخ مصطفی زمانی پس از بیان مقدماتی درباره اوضاع مملکت گفت: «ما طلابی که عمامه به سر می‌گذاریم، عمامه به منزله کفن ماست که با اشخاص مخالف مرجع تقلید و قرآن مبارزه نماییم.» زمانی پس از برشمردن برخی اعمال ضددینی رژیم پهلوی به سخنان خود خاتمه داد و منبر را به سیدکاظم قریشی سپرد. قریشی با آنکه ممنوع‌المنبر بود در سخنانش ضمن تأیید گفته‌های زمانی اظهار داشت: «استعمار کاملاً بر ما حکومت می‌کند و اجناس صادراتی ما از قبیل لوبیا، کتیرا و نفت با قیمت نازل صادر [می‌شود] ولی اجناسی که ما ملت در درجه اول به آن احتیاج داریم [را] با قیمت گزاف به ما عرضه [می‌کنند] و دولت باز هم می‌گوید کشور ما مملکتی صنعتی و کشاورزی است در صورتی که از سوزن گرفته به بالا بایستی از خارج وارد شود.» وی با انتقاد از انجام کارهای عمرانی و خدماتی به دست متخصصان خارجی (از جمله آسفالت خیابانهای خمین) افزود «اگر کسی بخواهد این حقایق را بگوید او را از رفتن به منبر منع می‌نمایند.» قریشی در پایان با دعا به جان آیت‌الله خمینی از منبر پایین آمد.^{۱۴}

صبح روز بعد در آخرین مجلس عزاداری ماه صفر باز هم مسجد جامع خمین میزبان انبوه

جمعیت عزادار بود. در آن روز پس از پایان وعظ و خطابه، سیدکاظم قریشی خطاب به مأمورین اطلاعات شهربانی که در مسجد حضور داشتند گفت: «آقایان مأمورین انتظامی! گفته‌های مرا به رئیس شهربانی برسانید ۱- آقای وکیل‌باشی رئیس آگاهی و اطلاعات شهربانی خمین در قهوه‌خانه گفته است که یک شیشه بنزین به نخل^{۱۵} بریزیم و آتش بزنیم ۲- در بازار گفته است که سگ به منبر برود بهتر از آقای حجازی واعظ است ۳- در یک محل به شیخ علی سهرابی گفته است کی آن قدر روضه‌خوان به خمین آمده؟ سگ بیشتر از گله است.»^{۱۶} وی در ادامه اضافه نمود ما به کی پناه ببریم. ما فقط نفرین می‌کنیم و چندین مرتبه رئیس اطلاعات را نفرین کرده و مردم نیز آمین گفتند. از آنجا که اظهارات رئیس اطلاعات شهربانی مستقیماً باورهای مذهبی مردم را هدف قرار داده بود و بیم بروز واکنش شدید مردم می‌رفت، رئیس شهربانی خمین برای آن که خود و مأمورانش بازخواست نشوند در گزارشی خطاب به فرمانداری خمین و رئیس ساواک قم، با تکذیب گفته‌های قریشی آن را صرفاً «صحنه‌سازی به وسیله واعظین شهر به تحریک برادران خمینی علیه مأمورین شهربانی» خواند.^{۱۷}

بازداشت

۲۲۴

سخن‌رانیهای تند و آتشین سیدکاظم قریشی سرانجام به دستگیری و بازداشت او منجر شد. مأمورین شهربانی خمین ساعت هفت بعد از ظهر روز ۴۳/۴/۲۸ قریشی را در خانه خود دستگیر و پس از جلب به شهربانی، در نیمه‌های شب او را از خمین خارج کردند. سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران در نامه‌ای بی‌تاریخ به شماره ۲۰/۹۱۵۰ الف خبر دستگیری سیدکاظم قریشی را به مدیرکل اداره سوم ساواک منعکس کرد: «موضوع - سیدکاظم قریشی. برابر گزارش ساواک قم، نامبرده بالا که در خمین به تحریک و تبلیغ علیه مقامات دولتی و مأمورین انتظامی، وسیله شهربانی آن شهرستان دستگیر گردیده با بیست برگ پرونده متشکله جهت اطلاع و هرگونه اقدام مقتضی اعلام و معرفی می‌گردد.»^{۱۸}

در اوراق پیوست نامه رئیس ساواک تهران، مشخصات متهم، خلاصه پیشینه، خلاصه اظهارات متهم و گردش کار پرونده درج شده است. برابر این اسناد، سیدکاظم قریشی در ۴۳/۵/۱ به اتهام اقدام بر ضد امنیت ملی دستگیر و تحویل ساواک گردیده، در تاریخ ۴۳/۵/۳ با صدور قرار قانونی از طرف بازپرس نظامی ارتش تحویل زندان قزل‌قلعه شده است.^{۱۹}

تلاش برای آزادی

پس از دستگیری قریشی تلاش خانواده، دوستان و هم‌فکرانش برای آزادی او به شکلی گسترده آغاز شد. در قدم اول تلگرافی با امضای مادرش خطاب به سرلشکر پاکروان رئیس



عکس موجود در پرونده انفرادی

ساواک مخبره گردید. در این تلگراف ضمن اشاره به جلب شبانه قریشی و اعزام او به خارج از خمین در وضعیتی نامساعد تصریح شده بود که وی قربانی گزارشهای خلاف واقع شهربانی خمین شده است.^{۲۰}

تهیه طوماری مبنی بر بی گناهی سیدکاظم قریشی و درج دهها امضا در ذیل آن حرکت دیگری در این جهت بود که با همکاری خانواده، همفکران و نیز برادران امام خمینی شکل گرفت. در این طومار که امضای افرادی معتبر و شناخته شده از بازار، دستگاههای دولتی و سایر اқشار خمین را دربر می گرفت همگان اذعان کرده بودند

که قریشی بر منبر نرفته و ایستاده سخن گفته. سخنانش نیز سیاسی نبوده، جنبه مذهبی داشته است.^{۲۱}

سیدمرتضی پسندیده (برادر امام) نیز به عنوان سردفتر دفترخانه شماره ۷ خمین صحت امضای صاحبان آنها را تأیید کرده است.

اقدامات مزبور به علاوه تلاشها و رایزنیهای احتمالی دیگری که در جایی ثبت نشده و نیز پرونده سبک متهم و همچنین سیاست برخورد نه چندان جدی رژیم در آن وقت با مخالفین (با توجه به آزادی امام خمینی و عادی بودن نسبی شرایط سیاسی جامعه) سرانجام به آزادی سیدکاظم قریشی انجامید و او پس از تحمل حدود دو هفته بازداشت با این قرار که از حوزه قضایی تهران خارج نشود آزاد گردید؛ قراری که بعداً به درخواست خود لغو^{۲۲} و او راهی خمین شد.

سیدکاظم قریشی پس از موافقت رئیس ساواک با خروجش از حوزه قضایی تهران، ظهر روز ۴۳/۵/۱۷ در میان استقبال جمع زیادی از همشهریانش که تاروستای شهاییه در ۱۵ کیلومتری شهر به پیشبازش شتافته بودند به خمین بازگشت. مأموران اطلاعات شهربانی مشاهدات خویش را از مراسم استقبال وی ثبت و در پروندهاش جای دادند. بر اساس گزارش رئیس شهربانی خمین، مستقبلین که عدهای از بازاریها، اهالی شهر و روحانیون بودند به دستور سیدمرتضی پسندیده، با

سه دستگاه اتوبوس که با هزینه تعدادی از بازاریان کرایه شده بود در مراسم استقبال حضور یافتند و حجت‌الاسلام قریشی در میان ذکر صلوات و دعا به امام زمان(ع) تا مقابل منزل همراهی شد.^{۲۳} بعثت، نشریه داخلی طلاب حوزه علمیه قم، نیز در تاریخ ۱۳۴۳/۶/۳۱ آزادی قریشی و تعدادی دیگر از روحانیون را چنین انعکاس داد: «روز چهارشنبه ۱۴ مردادماه ۴۳ بود که مؤده آزادی عده‌ای از رزمندگان روحانی که در عصر آزادی انسانها در زندانهای مخوف و سلولهای تاریک حکومت سیاه ایران به سر می‌بردند و به جرم حق‌گویی و دفاع از حریم دیانت و ملیت توده رنج دیده ایران و گام برداشتن در راه هدفهای عالی و مترقیانه مراجع عظام و رهبران عالی‌مقام نهضت حیات‌بخش روحانیت و ملت بازداشت شده بودند به ما رسید. در این روز آقایان: حاج شیخ مهدی حق‌پناه، حاج شیخ علی‌اصغر مروارید، حاج شیخ محمد تهرانی، سید عبدالرضا حجازی، علی حجتی کرمانی، عباس واعظی طبسی، محمدرضا محامی، حاج شیخ مهدی ربانی گیلانی، محمودی اهوازی، مرتضی فهیم کرمانی و سید محمدکاظم قریشی آزاد شدند. همان‌گونه که وظیفه برادران متدین و مبارز است در تهران به ملاقات هر یک شتافتیم و ضمناً مطالبی جالب در خلال ملاقات و از صحبت‌های آنان یادداشت نمودیم که بسیار آموزنده بود.»^{۲۴}

دستگیری و بازداشت قریشی موجب حساسیت ساواک نسبت به او شد. از این رو رفتار وی پس از آزادی تحت نظارت مأموران قرار گرفت.^{۲۵}

دستگیری و زندان به دلیل مخالفت با کاپیتولاسیون

شش ماه از آزادی سیدکاظم قریشی نگذشته بود که او بار دیگر توسط مأموران شهربانی خمین بازداشت و تحویل ساواک گردید. این بار اتهام او، سخن‌رانی «روی منبر برخلاف مصالح کشور و اعتراض به قوانین مجلس شورای ملی (مصونیت مستشاران امریکایی)» بود. بنا به گزارش رئیس ساواک استان مرکزی، وی یک روز پس از «ایراد سخن‌رانیهای تحریک‌آمیز و وادار نمودن مردم به دعا به خمینی» در تاریخ ۴۳/۱۱/۶ به شهربانی خمین احضار ولی به دلیل تظاهرات گروهی از مردم در مقابل شهربانی و درخواست آزادی وی، سید موقتاً آزاد و به فاصله اندکی دوباره بازداشت گردید.^{۲۶}

قریشی پس از انتقال به تهران و بازپرسی در اداره دادرسی ارتش، طبق قرار صادره از سوی بازپرس شعبه ۷ آن اداره به زندان شهربانی منتقل گردید.^{۲۷}

برابر اوراق بازجویی سیدکاظم قریشی، وی با شجاعت از اعتقادات خویش در حضور بازجویان ساواک دفاع کرده است. بنابر محتویات پرونده «متهم در بازجوییهای انجام شده اظهار می‌دارد که اینجانب از قانون مصونیت مستشاران امریکایی و تبعید آقای خمینی تنقید نموده و برای آقای

سید محمدکاظم قریشی؛ قربانی ...

خمینی دعا کرده‌ام و این تنقید را وظیفه اجتماعی خود می‌دانم.» طبق نظریه مسئول پرونده مزبور در ساواک «متهم از جمله واعظینی است که همیشه در سخنان خود ضمن اشاره به جریان‌ات کشور، بیانات تحریک آمیزی ایراد و روح یأس و بدبینی و حتی عصیان در مستمعین ایجاد می‌کند. مشارالیه توجهی به تعهدات خود نداشته و در صورت آزادی از زندان رویه قبلی خود را تکرار خواهد نمود.»^{۲۸}

سیدکاظم قریشی از زمان انتقال به تهران در بازداشتگاه مخوف شهربانی (زندان معروف کمیته مشترک بعدی) با همان قرار صادره از سوی اداره دادرسی ارتش حبس شد و در انتظار تشکیل جلسه دادگاه، محاکمه و صدور حکم روزها را سپری می‌کرد.

بر اساس اوراق پرونده قریشی، وی هیچ‌گاه محاکمه نشد و حکمی نیز برایش صادر نگردید و صرفاً دادگاه شماره یک اداره دادرسی ارتش، قرار بازداشت موقت صادره از سوی شعبه ۷ همان اداره را تأیید نمود. از لابه‌لای خاطرات برخی هم‌زمان سیدکاظم قریشی می‌توان دریافت که او پس از تحمل مدتی بازداشت در زندان شهربانی به زندان قزل‌قلعه انتقال یافته، در آنجا در شمار آخرین نفرات مخالفین تبعید امام و تصویب کاپیتولاسیون قرار داشت؛ سپس از زندان آزاد می‌شود، اما با تکی رنجور و بیمار، از سلول زندان مستقیم به تخت بیمارستان منتقل گشته است. بر اساس گفته این زندانیان در آن روزها زندان قزل‌قلعه در آرامش به سر می‌برد و شکنجه‌ای در کار نبود. اما از مقطعی خاص (پس از ترور حسن علی منصور، نخست‌وزیر، و دستگیری متهمان قتل وی) وضعیت عوض شد و سخت‌گیری و شکنجه جایگزین سکوت و آرامش قزل‌قلعه گردید. بنابراین آنان که تا قبل از این مقطع آزاد شدند چون دوران شکنجه را درک نکردند وجود و اعمال آن را نیز انکار کرده‌اند، اما آنان که در زندان ماندند، به کارگیری خشونت را تأیید کرده‌اند. سیدکاظم قریشی نیز از جمله زندانیانی بود که شکنجه و آزار را تحمل کرده است.

آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی از افراد دسته اول بوده است. او در خاطرات خود می‌گوید: «مرحوم آسید کاظم قریشی از طلاب خوب و انقلابی خمین بود و ما در قم ایشان را می‌شناختیم و کم و بیش با یکدیگر ارتباط داشتیم. ولی ارتباط ما زمانی بیشتر و گسترده‌تر شد که هم من و هم ایشان را در رمضان ۱۳۴۳ دستگیر و به تهران منتقل کردند... چند ماهی در زندان در کنار هم بودیم... البته مسئله خاصی مثل شکنجه و آزارهای جسمی برای ما و اشخاصی که در فعالیتهای سیاسی صرفاً به جنبه تبلیغی می‌پرداختند وجود نداشت. آزادی مرحوم قریشی هم از زندان کمی دیرتر از ما صورت گرفت، شاید یک ماهی دیرتر از ما آزاد شد.»^{۲۹}

شهید شیخ فضل‌الله محلاتی درباره آن مقطع گفته است: «من هم مدتی زندان بودم. آن وقت وضع زندان مقداری خوب بود. بیست، سی نفر از روحانیون بودیم. ما در آنجا می‌گفتیم از بیرون هر چه که می‌خواستیم برای ما می‌خریدند. یک مقدار رفاه و آسایش بود و محیط تا حدی خوب

بود. تا اینکه وقتی منصور را کشتند، نصیری به جای پاکروان [ریاست ساواک] روی کار آمد. از روزی که نصیری آمد شکنجه شروع شد... یادم هست همان شب دو نفر را بردند، که از چپها بودند. بازوهایشان را از قفل و بند بیرون می‌آوردند و می‌شکستند که از آنان اقرار بگیرند. بعد دو مرتبه می‌آمدند بازوهای آنها را جا می‌انداختند. جنایات عجیبی کردند، برای خاطر اینکه می‌خواستند شکنجه بدهند. یک عده روحانی را که در آنجا بودند منتقل کردند به زندان شهربانی. آقای جعفری همدانی، آقای ربانی املشی، آقای طاهری خرم‌آبادی، مرحوم شهید غفاری، آقای امام جمارانی، مرحوم قریشی و... حدود ۳۶ نفر در یک اتاق بودیم. خیلی به ما در آنجا سخت گذشت. تا اینکه منجر شد به دادگاه و بعد از یکی دو ماه همه را آزاد کردند. اما ما سیزده، چهارده نفر ماندیم و ما را برای محاکمه به دادگاه نظامی بردند.^{۳۰}

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز که همان ایام به قزل‌قلعه منتقل شده بود می‌گوید: «در قزل‌قلعه آقای سیدکاظم قریشی را دیدیم که او را با امام جمارانی از خمین گرفته و آورده بودند. جریان بازجویی به صورت عادی پیش می‌رفت... ناگهان مسائل دیگری مطرح شد و بازجو با صراحت مسئله ترور منصور را مطرح کرد و سئوالات را به آن سمت برد... محل بازجویی تغییر کرد... سرهنگ مولوی رئیس سازمان امنیت تهران آمد... آمد جلو، مرا گرفت زیر مشت و لگد و بعد گفت این قدر بزنی که همه [اتهامات] را قبول کنی... یک سؤال می‌کردند پس از جواب من، شروع می‌کردند به زدن؛ گاهی می‌خوابانند روی تخت و پاها را می‌بستند به تخت و شلاق می‌زدند... شلاق و شکنجه همراه بود با فحاشی و اهانت... گاهی مرا به دیوار می‌چسبانند و چاقو را می‌گذاشتند زیر گلو و می‌گفتند سر می‌بریم. زیر گلویم زخم شده بود... شلاق گوشتها را برده بود و به استخوان رسیده بود. قسمتی از استخوان هم شکسته بود.»^{۳۱}

۲۲۸

بدین ترتیب، در همان ایام و در همان زندان، شکنجه هم وجود داشته است، حتی برای افرادی که جز منبر و فعالیتهای تبلیغی، کار دیگری نکرده بودند. سیدتقی درچهای و مسعودی خمینی نیز بر این موضوع تصریح و تأکید کرده‌اند. درچهای گفته است: «آقای قریشی در زندان زیاد شکنجه شده بود و با بیماری از زندان آزاد شد.»^{۳۲} مسعودی خمینی نیز یادآور گشته که «شکنجه‌های زندان بنیه او را تحلیل برد و دچار بیماری شد.»^{۳۳} به نوشته او وقتی برخی از افراد با قریشی در زندان ملاقات کردند حال عمومی او را بد دانستند. به همین دلیل جلسه ختم سوره انعام برای سلامتی‌اش در خانه مسعودی خمینی برپا شد؛ جلسه‌ای که البته خود ماجراهایی داشت.^{۳۴}

کمک آیت‌الله میلانی به خانواده قریشی

از اقدامات ارزشمند مبارزین انقلاب اسلامی، یاری رساندن به خانواده یکدیگر به هنگام

سید محمدکاظم قریشی؛ قربانی ...

گرفتاری و بروز مصایب و مشکلات بود. در دوران مبارزات انقلابی علیه رژیم پهلوی، هرگاه مبارزی مجبور به زندگی در خفا شده یا گرفتار زندان می‌گردید دوستان و هم‌زمانش می‌کوشیدند تا با یاری رساندن به خانواده‌اش از وارد آمدن فشار مضاعف بر آنان پیشگیری کنند.

هنگامی که سیدکاظم قریشی در ۱۳۴۳ به زندان افتاد، نام او در شمار زندانیانی قرار گرفت که می‌بایست از خانواده‌اش حمایت می‌شد. هر چند او مجرد بود اما مادری داشت که تحت تکفل او زندگی می‌کرد. از قضا کمک‌رسانی به خانواده قریشی در شمار اتهامات اکبر هاشمی رفسنجانی جای گرفت و کفه جرایمش را سنگین‌تر کرد. بر اساس برگه بازجویی وی، مبلغ هفتصد تومان آیت‌الله محمدحسینی بهشتی در اوایل اسفند ۱۳۴۳ از طرف آیت‌الله میلانی به هاشمی رفسنجانی داده او نیز دوستان تومانی آن را به مادر سیدکاظم قریشی پرداخت کرده است.^{۳۵} هاشمی رفسنجانی در پاسخ به این پرسش بازجو که شما با خانواده قریشی از کجا آشنایی دارید و چه طور شد آقای بهشتی شما را برای این کار مأمور نمود، نوشته است: «آقای قریشی در تهران زندانی بود و والده ایشان در خمین هستند و من توسط طلبه‌ای به نام [محمدحسین] آل‌طاهر به خمین فرستادم. علت اینکه ایشان به من پول دادند آن بود که اطمینان داشتند که می‌رسانم.»^{۳۶} وی در جایی دیگر تصریح کرده است که «البته تصمیمات در درجه اول به اطلاع آقای خمینی می‌رسید.»^{۳۷}

۲۲۹

درگذشت، تشییع جنازه و سایر مراسم

حجت‌الاسلام سیدکاظم قریشی سرانجام در روز پنجشنبه ۷ مرداد ۴۴ در بیمارستان میثاقیه تهران به هنگام عمل جراحی جان سپرد. جنازه وی ابتدا به پزشکی قانونی و از آنجا به مسجد ارک منتقل شد. به گزارش مأموران ساواک، جمعیتی بالغ بر دو هزار نفر پیکر مرحوم قریشی را از آن مسجد حرکت داده، قصد داشتند از طریق بازار به سوی جنوب تهران و از آنجا به قم حمل نمایند. در همین حال جمعیت شعارهایی علیه ادامه تبعید امام خمینی سر دادند و مراسم تشییع جنازه تبدیل به تظاهراتی سیاسی بر ضد رژیم در چند قدمی کاخ گلستان شد. مأموران کلانتری ۱۳ نیز مانع ورود تظاهرکنندگان به بازار شدند. از این رو جمعیت راه خود را به سمت سبزه‌میدان - بوذرجمهری شرقی - سه‌راه سیروس - مولوی و سر قبر آقا تغییر داد و «هر لحظه بر کثرت جمعیت افزوده می‌شد و شعارهایی به نفع آیت‌الله خمینی و علیه دولت می‌دادند... لذا در اوایل میدان امین‌السلطان و قبل از آنکه جنازه به حدود سر قبر آقا برسد مأمورین کلانتریهای ۱۳ و ۱۶ دخالت نموده با استفاده از باتون جمعیت را وادار می‌سازند که جنازه را به وسیله آمبولانس حمل نمایند و متظاهرين را نیز متفرق می‌سازند. در این وقایع یک یا دو نفر از محرکین به وسیله

مأمورین پلیس دستگیر می گردند.»^{۳۸}

علی اکبر ناطق نوری از فعالان برپایی مراسم تشییع جنازه قریشی که برای دقایقی نیز توسط مأموران پلیس دستگیر، سپس موفق به فرار شد آن حادثه را چنین به حافظه سپرده است: «مرحوم قریشی از رفقای خوب و مبارز ما بود... وقتی ایشان را گرفتند و زندان بردند زیر شکنجه شهید شد. همراه دوستان تصمیم گرفتیم از این حادثه نهایت استفاده را به نفع مبارزه بکنیم. یکی از دوستان به نام حسن تهرانی که بازاری بود در جریان فوق کمک زیادی کرد. با هماهنگی ایشان قرار گذاشته شد که جنازه مرحوم قریشی را از مدرسه مروی^{۳۹} تشییع کنیم. جمعیت عظیمی آمده بود. جنازه را از مدرسه مروی تا مسجد شاه و از آنجا به سمت خیابان سیروس حمل کردیم. در این میان رئیس کلانتری بازار دستور داد جنازه را در آمبولانس قرار دهند. وی جلو مرا گرفت و گفت آشیخ بگو جنازه را در آمبولانس قرار دهند. من در جواب گفتم کاره‌ای نیستم. تا این حرف را زدم دو نفر دستم را گرفتند که پس از آن فهمیدم دستگیر شده‌ام، اما به روی خود نیاوردم که دستگیر شده‌ام.

همین‌طور مسیر خیابان را ادامه دادم. نزدیک چهارراه مولوی بودیم که با اشاره به آقای حاج اصغر رخ‌صفت (از بازاریان متدین و انقلابی) که از دوستان مبارز بود فهماندم که دستگیر شده‌ام. دوستان نیز با فهمیدن این موضوع با گفتن لاله‌الله میان من و مأمورین ریختند و به این ترتیب دست من از مأمورین جدا شد و فرار کردم. آقای معزی ادامه مراسم تشییع جنازه را هدایت کرد تا اینکه در سر قبر آقا مأمورین با کتک زدن، مردم را متفرق کردند و جنازه مرحوم قریشی را هم در آمبولانس گذاشتند و بردند.»^{۴۰}

محمدعلی گرامی نیز با «شهادت‌گونه» خواندن مرگ سیدکاظم قریشی به استفاده سیاسی مبارزین از مراسم تشییع و ختم او اشاره نموده است.^{۴۱}

جعفر شجونی هم که مدتی با قریشی هم‌بند بود و در تشییع جنازه وی نیز حضور داشت خاطره خود را از چگونگی فوت وی و تشییع پیکرش چنین یاد می‌کند:

نوعی دیگر از شکنجه این بود که اگر گاهی اوقات دوستان ما در زندان مریض می‌شدند (مثل مرحوم سیدکاظم قریشی که مریض بود) او را به آسانی نزد دکتر نمی‌فرستادند. وقتی هم می‌بردند، یکی دو تا قرص گچی به او می‌دادند؛ تا اینکه بیماری حادی پیدا می‌کرد. بعد از اینکه از زندان آزاد شدم، گفتند: آقای قریشی مرحوم شده است. من هم بچه‌ها را جمع کردم... جنازه را از مدرسه مروی تشییع کردیم. از آنجا گزارشی - که بعد رئیس کلانتری سیزده برای من خواند - تهیه کرده بودند که مثلاً شجونی با چه کسی پیچ کرده؛ نزدیک که رفته و از چه کسی فاصله گرفته است. خلاصه، تمام قسمتهای این تشییع جنازه را از مدرسه مروی تا سر قبر آقا کنترل کرده بودند. وقتی جنازه را سر چهارراه مولوی آوردند، مأمورین بگیر بگیر می‌کردند. یک عده را می‌خواستند بگیرند. عده‌ای از مأموران هم بی‌خود

سید محمد کاظم قریشی؛ قربانی ...

شلوغ می کردند. من آن مأموران را می شناختم. خلاصه، بی خود شلوغ می کردند تا مأموران دیگر بیایند و فرد مورد نظرشان را بگیرند. بعد، در این شلوغی، جنازه را زمین زدند. به رئیس کلانتری سرهنگ مصطفوی اعتراض کردم که چرا جنازه را زمین زدید؟ گفت: تو زمین زدی؛ شماها زمین زدید؛ شماها سید را زمین زدید. گفتم: شما زدید. گفت: نخیر! فریاد زد به مأمورین که بیاید این را بگیرد. آمدند و مرا هم گرفتند. وقتی در پیاده رو ایستاده بودم که مرا ببرند، دیدم مبارزان آمدند و یکی از آنها گفت: آقای شجونی، چیه؟ گفتم: آقای سرهنگ مرا گرفته. سرهنگ که دید اوضاع خراب است، گفت: من فردا صبح، کلانتری سیزده منتظرت هستم. بفرما برو. من هم فردا، قبل از ساعت هشت صبح با آقای مروارید تهران را به طرف اراک ترک کردیم. مدتی آنجا در کوه و دره و دهات بودیم. بعد هم که آمدیم، ما را گرفتند و به کلانتری بردند که تو این حرفها را زدی و این کارها را کردی و جنازه قریشی را زمین زدی.

آن مرحوم، قبل از فوت، اوضاعش آن قدر بد بود که چشمش باز نمی شد و نصف بدنش هم فلج شده بود؛ ضمن اینکه اختیار ادرار خودش را هم نداشت، دکتر افتخارزاده هم که آنجا بود، می گفت سگته کرده است. ما این قدر به در زندان زدیم و گفتیم بابا، این شیخ [سید] افتاده، در حال موت است؛ که بعد از مدتی آمدند چند تا قرص سفید به او دادند. بعد ما رفتیم ناهار بخوریم و بیاییم که دیدیم شیخ نیست. گفتند: او را بیرون بردند. من رفتم از لای درز در آهنی هشتی زندان شماره دو قصر نگاه کردم. دیدم که شیخ را در پتویی پیچیده اند و یک عده پاسبان هم دور او راه می روند، متلک می گویند، مسخره می کنند و می خندند. بعدها یک پاسبان از آن پاسبانهای خوب حلال زاده به نام امینی - که اخبار را برای ما می آورد - به من گفت: این شیخ را به طرف درمانگاه بردند، ولی چون سریع به دکتر نرساندند؛ با اینکه اکسیژن هم وصل کردند، تمام کرده بود.^{۴۲}

جنازه سید کاظم قریشی سرانجام پس از انتقال به قم در قبرستان ابو حسین به خاک سپرده شد و تا مدتها فاتحه خواندن بر قبر او نیز ممنوع بود. «یک پسر ده - دوازده ساله را گذاشته بودند که روزها آنجا بود و هر کس می رفت به ساواک گزارش می داد.»^{۴۳}

مجلس ترحیم در خمین

تشکیل مجالس فاتحه برای مرحوم قریشی از سوی هم فکران و هم زمانش، به نوعی دمیدن در تنور مبارزه با رژیم و القا کننده روشن بودن آتش قیام و پیروی از رهبری آن یعنی امام خمینی هم محسوب می شد. از این رو مبارزینی که در جستجوی فرصت و بهانه بودند، از این

حادثه به نحو مطلوب بهره‌برداری کردند و مجالس متعددی در شهرهای مختلف برپا داشتند. این مجالس از چشم عوامل اطلاعاتی رژیم پهلوی نیز پنهان نمی‌ماند. نخستین مجلس ترحیم در خمین و از سوی بستگان و برادران قریشی برگزار شد. در آن مراسم که از ساعت ۸ تا ۱۲ روز ۱۲ مرداد ۴۴ در مسجد جامع خمین برگزار گردید جمعیت زیادی از طبقات مختلف مردم این شهر و نیز عده‌ای از طلاب و روحانیان حوزه علمیه قم شرکت داشتند و سیدمهدی امام جمارانی هم سخنرانی کرد. وی در خلال سخنان خود ضمن پیش کشیدن موضوع دستگیری و زندان قریشی اظهار داشت: «در زندان که با هم بودیم یک شب مرحوم قریشی از دل درد ناله می‌کرد ولی کسی به فریاد او توجه نمی‌کرد.»

پس از او شیخ علی اصغر مروارید که او هم از قم آمده بود به منبر رفت و پس از تأیید گفته‌های امام جمارانی بیان داشت: «من نیز در زندان بودم و با مرحوم قریشی تماس داشتم. جوانی بود که در راه خدا شهید شد. او را به دکتر بردیم. گفت اگر چهار ماه پیش می‌آوردید معالجه می‌شد. گفتم چهار ماه پیش در زندان بود... مردم خمین شما باید از جان گذشته و با ایمان باشید و آقایانی که متمول هستند به منزل آقای خمینی در قم پول داده و کمک کنند، زیرا ایشان از نظر مادی در مضیقه می‌باشند.»^{۴۴}

۲۳۲

مجلس بزرگداشت در قم

به گزارش ساواک قم، بعد از ظهر روز ۱۲ مرداد و صبح روز ۱۳/۵/۴۴ نیز مجلس ختم قریشی در مسجد امام قم و مدرسه بروجردی آن شهر از طرف طلاب برگزار و آقایان سعید اشراقی و مرتضی برقی منبر رفته، مطالبی درباره آن مرحوم بیان داشتند. در این مراسم آیت‌الله پسندیده و جمعی از اهالی خمین که با سه دستگاه اتوبوس به قم آمده بودند نیز حضور داشتند.^{۴۵}

مجلس ختم در خوانسار

همفکران مرحوم قریشی در خوانسار نیز مراسمی بر پا کردند و با سر دادن شعارهایی انقلابی، یاد و نام امام خمینی را که در تبعید به سر می‌برد زنده نمودند. طبق اطلاع ژاندارمری اصفهان به ساواک این استان، در تاریخ ۱۳/۵/۴۴ عده‌ای از طلاب قم و فریدن به خوانسار رفته‌اند تا در مراسم ختم سیدکاظم قریشی که در مدرسه علمیه این شهر برگزار می‌شود شرکت کنند.

بنابراین گزارش «طلاب منظور چون در خوانسار از نظر کافی نبودن مأمورین انتظامی محیط

سید محمدکاظم قریشی؛ قربانی ...

را مناسب می‌بینند شعارهایی به نفع آقای خمینی می‌دهند.^{۴۶} محمدتقی درچه‌ای هم به خاطر دارد که در آنجا «حاج آقا انصاری شیرازی که از شاگردان خوب امام بود... منبر بسیار جالبی رفت... و از آن مجلس هم بسیار بهره‌برداری شد.»^{۴۷}

گزارش مجلس مزبور در اسناد ساواک چنین به ثبت رسیده است: «در تاریخ ۴۴/۵/۱۵ از طرف طلاب فریدن مجلس ترحیمی به مناسبت فوت سیدکاظم قریشی در مدرسه علمیه خوانسار منعقد می‌گردد. برای شرکت در مجلس ترحیم دو دستگاه اتوبوس حامل افراد ملبس به لباس روحانی و افراد دیگر از خمین و یک دستگاه اتوبوس از قم و یک دستگاه از گلپایگان برای شرکت در مجلس ترحیم وارد خوانسار می‌شوند. ابتدا شخصی به نام شیخ هادی دوست‌محمدی در شروع مجلس اظهار می‌دارد به سلامتی و پیروزی نخست‌وزیر امام عصر، آیت‌الله خمینی مجلس را افتتاح می‌کنیم و سپس شخصی به نام شیخ انصاری از روضه‌خوانهای قم اظهاراتی در مورد پشتیبانی از خمینی ایراد و تلویحاً به دولت حمله می‌کند و پس از آن شخصی به نام ابوالقاسم به منبر رفته و بیاناتی دایر بر اینکه آیت‌الله خمینی در ترکیه است و از نظر اینکه تلگراف و نامه ما به او نمی‌رسد، با صدای بلند به طوری که به بوسا [تبعیدگاه امام] برود صلوات بفرستید و ما برای مبارزه حاضر و سینه خود را برای سرنیزه آماده کرده‌ایم، ایراد می‌کند.

پس از ختم مجلس مجتبی بنی‌هاشمی کارمند بانک ملی خوانسار و طلاب و روضه‌خوانهای قم را به منزل خود می‌برد و شب از آنها پذیرایی می‌نماید.^{۴۸} در پایان گزارش مزبور خبر از تشکیل پرونده در این باره و رسیدگی به آن در دادگاه خوانسار داده شده است.

۲۳۳

مجلس بزرگداشت در تهران

مسجد نو تهران واقع در خیابان خراسان وعده‌گاهی دیگر برای مبارزینی بود که برای برپایی مجلس ختم، قصد روشن نگه داشتن مشعل نهضت و قیام را داشتند و بر آن بودند تا نگذارند یاد آن مرجع تقلید تبعید شده از دلها بیرون رفته، نامش فراموش شود.

طبق گزارشهای بر جای مانده از ساواک به مناسبت فوت سیدکاظم قریشی مجلس ختمی در روز ۱۵ مرداد ۴۴ از طرف طلاب تهران در مسجد نو، واقع در خیابان خراسان برگزار شد. بر اساس این گزارش «بعد از خواندن نماز مغرب و عشا در حدود چهارصد نفر در مسجد باقی ماندند. در ساعت ۲۰ که مجلس ختم آغاز گردید عده دیگری به مسجد آمدند ولی چون جمعیت حاضر در مسجد زیاد شد از طرف مأمورین کلاتری ۱۴ که در محل بودند از ورود اشخاص به مسجد جلوگیری به عمل آمد و یکی از افسران کلاتری مزبور خطاب به جمعیت حاضر در خارج

از مسجد گفت چون مسجد جا ندارد بنابراین دیگر اجازه ورود به هیچ کس داده نخواهد شد و واعظی هم حق رفتن به منبر را ندارد. در این وقت یکی از روحانیون از جایش برخاست و گفت مأمورین کلانتری اجازه نمی‌دهند واعظی به منبر برود بنابراین روضه می‌خوانیم و دعا می‌کنیم و مجلس را ختم می‌نماییم. این شخص که گویا پدر داماد شیخ حسین فومنی می‌باشد شروع به خواندن دعا نمود و جمعیت هم تکرار کردند. چون صدا به خارج از مسجد رسید دو نفر افسر و چند پاسبان به داخل مسجد آمدند و یک نفر از آنها با صدای بلند خطاب به شخصی که دعا می‌خواند گفت برو سرجایت بنشین، لازم نیست صحبت بنمایی. در این هنگام یک نفر از طلاب مردم را به سکوت دعوت کرد ولی حاضرین مرتباً اعتراض می‌نمودند و به مأمورین می‌گفتند بروید بیرون گورتان را گم کنید؛ اینجا خانه خداست. پس از قرائت قرآن و خواندن دعا مجلس در ساعت ۲۱ خاتمه یافت و حاضرین با عدم رضایت مجلس را ترک نمودند.^{۴۹}

مقامات ساواک خبر این حادثه را در بولتن سرّی آن سازمان منعکس کردند.^{۵۰} و طبق دستور مدیرکل اداره سوم ساواک مقرر گردید بررسی شود چه اشخاصی در آن شب قصد تظاهرات داشته‌اند و واعظی که قصد منبر رفتن داشته چه شخصی بوده است.^{۵۱} بر این اساس ساواک جنوب شرق گزارش داد «چون تظاهرات مخالفی در مجلس ختم سیدکاظم قریشی انجام نشد، از این جهت، منبع موفق به شناختن اشخاصی که قصد اخلال داشته‌اند نگردیده و در این مورد نیز اطلاعاتی واصل نشده. ضمناً قرار بود در این جلسه سیدعبدالرضا حجازی واعظ یا مروارید به منبر بروند.»^{۵۲}

۲۳۴

قرار موقوفی تعقیب پس از فوت

براساس اسناد ساواک، سیدکاظم قریشی به هنگام مرگ روی تخت بیمارستان نیز کماکان در شمار مجرمان بوده در صورت بهبود می‌بایست به زندان بازمی‌گشت. چرا که اداره دادرسی ارتش صرفاً نزدیک به یک ماه پس از فوت وی بود که در پاسخ به نامه رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور اعلام کرد: «دادستان ارتش در تاریخ ۴۴/۶/۲ با قرار مورخه ۴۴/۵/۳۱ صادره از دادگاه تجدیدنظر شماره ۱ اداره دادرسی ارتش مبنی بر موقوفیت تعقیب متهم بالا به علت فوت موافقت نموده که بدین وسیله قطعیت آن اعلام می‌گردد.»^{۵۳}

ماجرای سنگ قبر

مبارزین راه آزادی پس از مرگ نیز مورد توجه سازمان امنیت قرار داشتند و مزار آنان هم زیر نظر ساواک بود. آنان تأکید و اصرار داشتند که هیچ نشانه‌ای از مخالفت و اعتراض با رژیم

سید محمدکاظم قریشی؛ قربانی ...

در سطح جامعه وجود نداشته باشد و به چشم نیاید حتی اگر آن نشانه، سنگی بود بر قبر شهید. ماجرای سنگ قبر سیدکاظم قریشی نمونه‌ای است از این رفتار و برخورد. ماجرا از آنجا آغاز شد که متن نوشته شده روی سنگ قبر مرحوم قریشی از سوی رئیس ساواک استان مرکزی رسماً به اداره کل سوم آن سازمان گزارش گردید. متن سنگ‌نوشته چنین بود:

القهار - المنتقم

آرامگاه دانشمند مجاهد، ثقه‌الاسلام سیدکاظم قریشی خمینی که به جرم پشتیبانی از قرآن چند مرتبه به زندان رفت و سرانجام در همین راه جان سپرد. تشییع جنازه‌اش که باز صحنه‌ای از مبارزات به شمار می‌رفت جلوه‌ای از روح با شهامت وی بود. چراغ جوانی ۲۶ ساله‌اش که غرق احساسات مذهبی بود خاموش و حوزه علمیه قم و بستگان خود را برای همیشه داغدار کرد. وفات ۱۳۲۸ ع^{۵۴} سال ۱۳۸۵ قمری.^{۵۵}

با وصول این گزارش، مدیرکل اداره سوم از رئیس ساواک استان مرکزی خواست تا «به وسیله منابع مربوطه نسبت به شناسایی عاملین و محرکین اصلی این جریان تحقیق و نتیجه را به آن اداره کل اعلام دارند».^{۵۶}

۲۳۵

رئیس ساواک قم حدود یک ماه و نیم بعد به مدیرکل اداره سوم گزارش داد که به درخواست این ساواک سنگ قبر مذکور تعویض شده است.^{۵۷} اما مدیرکل سوم به این امر رضایت نداد و بار دیگر بر اجرای دستور قبلی اصرار ورزیده، خواستار اعلام نتیجه اقدامات نسبت به شناسایی عاملین و محرکین اصلی واقعه شد.^{۵۸}

رئیس ساواک قم در بیستم فروردین ۴۵ به اداره سوم گزارش داد: «ضمن تحقیقات لازم تاکنون عاملین اصلی نصب سنگ قبر سیدکاظم قریشی شناخته نشدند. ضمناً متصدی قبرستان ابوحسین نیز از شناسایی مسببین اصلی اظهار بی‌اطلاعی نمود، ولی به نظر می‌رسد که سنگ مزبور توسط برادرش به نام محمدعلی قریشی روی قبر نصب شده است.» در پایان نیز تأکید شده که تحقیقات در این مورد ادامه دارد.^{۵۹} اما در گزارشهای ساواک نتیجه قطعی تحقیقات دیده نمی‌شود. سیدتقی درچه‌ای پس از انقلاب فاش کرد که متن سنگ‌نوشته و تهیه سنگ و نصب آن کار وی و دوستانش بوده است.

اولین سالگرد؛ مراسم خمین

نخستین سالگرد شهادت سیدکاظم قریشی با حساسیت ویژه نیروهای انقلابی از یک سو و ساواک از سوی دیگر در شهرهای خمین، قم و اصفهان برگزار شد. چند روز قبل از آن اعلامیه‌ای از سوی خانواده شهید منتشر گردید که حساسیت ساواک را برانگیخت. در ۵ مرداد

۴۵ سید محمدعلی در حال پخش اعلامیه سالگرد برادرش توسط مأموران شهربانی توقیف و به شهربانی برده شد. در آنجا به وی اعلام کردند که پخش اعلامیه مزبور باید با اطلاع و اجازه شهربانی باشد. او نیز همانجا با اشاره مأمورین تقاضانامه‌ای تنظیم و ارائه داد. رئیس شهربانی در حاشیه همان نامه به تاریخ ۴۵/۵/۵ به شعبه اطلاعات شهربانی دستور داد: «در صورتی که سه سطر شعری که بالای تصویر است از اعلامیه جدا نمودند و دقیقاً مورد بازرسی آن شعبه قرار گرفت، انتشارش بلامانع است، لکن نظر به اینکه سید متوفی سابقه‌دار بوده لازم است احتیاطات مقتضی معمول شود.» بیت سوم از سه بیت شعر مورد نظر شهربانی که از بالای اعلامیه سالگرد سانسور شد چنین بود:

بودی در انتظار خمینی عزیز ما

افسوس زان قدت که فلک از جفا شکست

طبق دستور رئیس شهربانی خمین بالاخره اعلامیه برگزاری سالگرد پس از سانسور سه بیت شعر منتشر شد؛ اما رئیس شهربانی محرمانه دستور جمع‌آوری اعلامیه‌های سانسور شده را نیز صادر کرد. گزارش کتبی مأموران شهربانی تصریح دارد: «هر چه مقدور شد جمع‌آوری، که ۲۸ برگ می‌باشد.»

۲۳۶

جمع‌آوری ۲۸ برگ از هفتصد برگ اعلامیه، مقدار بسیار ناچیزی است و تنها توجیه آن، شانه خالی کردن مأموران شهربانی بویژه سرباسیان سیدرضا میرغضنفری (که مردی دیندار و با وجدان بود) از زیر بار دستورات آقای رئیس است.

پخش اعلامیه سالگرد در محلات

سید محمدعلی قریشی تعدادی از اعلامیه‌های سالگرد شهادت برادرش را به غلامرضا محمدی سپرد تا در شهرستان محلات به مهدیزاده (برادر شیخ فضل‌الله محلاتی) برای توزیع تحویل نماید. اعلامیه‌ها در محلات تحویل احسان سروش شد و او نیز با همکاری دو محصل دیگر آنها را بین مردم پخش کردند. در این بین شهربانی محلات از موضوع آگاه شد و اقدام به بازداشت عاملین توزیع اعلامیه در آن شهرستان نمود. گزارش رئیس شهربانی محلات به ریاست اداره اطلاعات شهربانی کل ماجرا را این‌گونه توصیف می‌کند: «... ساعت ۱۶ روز ۴۵/۵/۶ [۴۵/۵/۵] مأمورین مربوطه در شهر متوجه می‌شوند چند برگ اعلامیه انعقاد مجلس تذکر سالگرد درگذشت سیدکاظم قریشی در خمین و قم در حال پخش است که با توجه به بند اول شعر سوم (بیت سوم از شعر اول) از پخش آن جلوگیری در تحقیقات معموله از غلامرضا محمدی اهل و ساکن خمین که اعلامیه‌ها را از خمین به محلات آورده و اظهار می‌دارد من به طرف محلات

سید محمد کاظم قریشی؛ قربانی ...

می‌آمدم برادر مرحوم سید کاظم قریشی چند برگ از این اعلامیه‌ها را که در کاغذی پیچیده شده بود و تعداد آن را نمی‌دانم به من داد که به محلات آورده در بازار به مهدی‌زاده نامی بدهیم، من هم چون در محلات آشنا نبودم به احسان سروش دادم که پخش نماید. از احسان سروش محصل شانزده ساله اهل و ساکن محلات بازجویی، اظهارات غلامرضا را تأیید و اضافه می‌نماید اعلامیه‌ها را به دو نفر بچه دادم که پخش نماید. اینک دو برگ از اعلامیه‌های مزبور جهت استحضار به پیوست تقدیم و مراتب گزارشاً عرض شد. رئیس شهربانی محلات سرگرد شادروان.^{۶۰}

برگزاری مجلس و قطع برق از سوی شهربانی

بالاخره مجلس مورد نظر از ساعت ۷ تا ۱۰ صبح روز پنجشنبه نهم ربیع‌الثانی برابر با ششم مرداد ۱۳۴۵ در مسجد جامع خمین برگزار شد. گزارش مأموران شهربانی از برگزاری آن جلسه حاکی است: «گزارش - تاریخ: ۴۵/۵/۶ - محترماً به عرض می‌رساند: ساعت ۷ صبح روز جاری بر حسب سالروز فوت سید کاظم قریشی مجلس ختمی در مسجد جامع بود. جهت انتظامات و استماع سخنان واعظ اینجانبان به مسجد اعزام، چون مشاهده گردید بلندگوی مسجد را خارج از داخله نصب و صدای او بیش از حد معمول و تحریک‌آمیز بود، چندین مرتبه به متصدی بلندگو ابلاغ گردید که صدای بلندگو را کم نماید، توجهی نمود حتی صدای او را اضافه کردند. مراتب به عرض ریاست محترم شهربانی رسید، دستور فرمود بلندگو را قطع نمایند که از برق بلندگو جلوگیری و در ساعت ۱۰ صبح مجلس ختم خاتمه یافت و ضمناً موقع مراجعه به برادر سید کاظم مرحوم بنام محمدعلی در مورد کم کردن صدای بلندگو اظهار داشت: من چند روز قبل تهران بودم دیدم صدای بلندگو به اندازه می‌آید چرا در خمین از صدای بلندگو جلوگیری می‌کنید؟ در حین نصیحت اظهار داشت خدا برادر ریاست شهربانی و شماها را بکشد تا از درد من آگاه شوید. مراتب استحضاراً به عرض می‌رسد. متصدی شعبه آگاهی: استوار مقدسی - سرپاسبان میرغضنفری - سرپاسبان محمدعلی و کیلی - پاسبان حسن شجاعی - پاسبان درجه ۳ علی شمسی - سرپاسبان ۳ عسگری. پیرو دستورات قبلی نامبرده به مراجع صلاحیتدار اعلام شود.»^{۶۱}

۲۳۷

مجلس سالگرد در قم

طبق برنامه، عده‌ای از مردم خمین به همراه روحانیان شهر در روز جمعه ۷ مرداد ۴۵ برای شرکت در مراسم سالگرد قریشی عازم قم شدند. گزارش مأمور شهربانی در این باره چنین است: «۴۵/۵/۷ گزارش - محترماً به عرض می‌رساند مورخ ۴۵/۵/۷ ساعت ۸ صبح عده‌ای به سرپرستی آقایان: حاج پسندیده - حاج آقا حسین آل طاهر - شیخ محمد حبیب‌اللهی - ذاکری

- حاج آقا مهدی غضنفری - شیخ عبدالله اسلامی - به اتفاق برادران قریشی محمدعلی و آقا حسن جهت سالروز مرحوم قریشی به وسیله اتوبوس شماره ۳۲۹۹ - ط ۳۲ شرکت ایران بنز به طرف قم رفتند. مراتب جهت اطلاع گزارشاً عرض شد. سرپاسبان تیم سیدرضا میرغضنفری - استوار یکم محمدی»^{۶۲}

سروان فرتاش رئیس شهربانی خمین نیز موضوع عزیمت و مراجعت روحانیون و کسبه شهر خمین را در گزارش محرمانه شماره ۵/۳۲۵ مورخ ۱۳۴۵/۵/۸ به اطلاع ریاست اداره اطلاعات شهربانی کل رساند.

از سوی دیگر رئیس ساواک قم طی تلگرافی در ۶ مرداد ۴۵ به اداره کل سوم ساواک خبر داد که «از ساعت ۱۷ تا ۱۹ روز جمعه جاری مراسم سالگرد فوت سید محمدکاظم قریشی خمینی در مسجد امام برقرار خواهد بود. ساواک مراقبت لازم معمول [می‌دارد] و نتیجه متعاقباً به عرض خواهد رسید»^{۶۳} وی دو روز بعد خبر برپایی مراسم مزبور را برای همان مرجع چنین گزارش کرد: «... از ساعت ۱۷ روز ۴۵/۵/۷ مراسم سالگرد درگذشت سید محمدکاظم قریشی خمینی در مسجد امام قم برگزار شد. شیخ حسین شاهرودی واعظ به منبر رفت و مطالب خلافی ایراد نمود. آیت‌الله نجفی [مرعشی] و آقای پسندیده برادر خمینی در مجلس حضور داشتند. در ساعت ۱۹ تعدادی در حدود صد نفر به سرفبر قریشی واقع در ابوحسین رفتند و مراسم ساعت ۱۹/۴۵ خاتمه یافت و اتفاق قابل عرضی روی نداد. مشروح جریان با پیک ارسال خواهد شد»^{۶۴}

۲۳۸

مجلس در اصفهان

همان سال مجلس سالگرد قریشی در اصفهان نیز برپا شد. بانیان این مراسم دوستان و هم‌فکران اصفهانی قریشی مانند محمد منتظری و محمدتقی درچه‌ای بودند که با حمایت آیت‌الله سیدحسین خادمی و حاج آقا احمد امامی در مدرسه جده بزرگ آن شهر مجلس فاتحه‌ای برگزار کردند. محمدتقی درچه‌ای می‌گوید:

ما با بعضی از دوستان نظیر شهید محمد منتظری و دیگران که اصفهانی و اهل مبارزه بودند [مراسم] سالگردی در اصفهان گرفتیم که در این کار حاج آقا احمد امامی ما را هدایت و رهبری می‌کرد و از فکر و دستورهای ایشان پیروی می‌کردیم. ایشان گفت برای مراسم سالگرد آقا کاظم قریشی اعلامیه‌ای چاپ کنید و آقای حاج آقا حسین خادمی امضا کند. حاج آقا حسین خادمی از بزرگ‌ترین علمای اصفهان بود و در میان علمای آن روز از زمره علمایی بود که به حضرت امام ارادت داشت و در مبارزه وقتی می‌توانست و صلاح می‌دانست کوتاه نمی‌آمد. ما با دو سه نفر از علمای اصفهان به منزل ایشان رفتیم. نشستیم و چای آوردند. بعد

سید محمدکاظم قریشی؛ قربانی ...

فرمودند کاری داشتید. گفتیم سالگرد مرحوم آقا کاظم قریشی است و ما می خواهیم اعلامیه‌ای چاپ کنیم که اگر ممکن است شما آن را امضا کنید. ایشان فرمودند حرفی ندارم. رفتند تجدیدوضو کردند و آمدند و گفتند استخاره می‌کنم اگر خوب آمد این کار را می‌کنم ولی استخاره کردند بد آمد. ما گفتیم اعلامیه را چاپ می‌کنیم و می‌نویسیم با حضور آقای خادمی. گفتند عیب ندارد. گفتیم شما باید از اول جلسه باشید ممکن است پلیس حمله کند و مشکل پیش بیاید ولی وقتی شما باشید ممکن است پلیس مقداری کوتاه بیاید. ایشان پذیرفتند و ما هم در اعلامیه نوشتیم جلسه‌ای با نظر حضرت آیت‌الله خادمی برگزار می‌شود که بازاریان و طلاب و کسبه شرکت کنند. اعلامیه را هم اول به خود ایشان ارائه دادیم و منعی نکردند. از اوایل جلسه هم آمدند و به عنوان صاحب عزا دم در مجلس نشستند و ما نوار خود مرحوم آقا کاظم را گذاشتیم. در هر صورت بهره‌برداری خوبی از مجلس سالگرد ایشان در مدرسه جده بزرگ اصفهان شد که گرداننده آن هم خود من و چند نفر دیگر بودیم.^{۶۵}

سالگرد در تهران

۲۳۹

آیت‌الله سید محمد رضا سعیدی نیز مجلس سالگردی برای سیدکاظم قریشی در مسجد موسی ابن جعفر (ع) واقع در خیابان غیاثی برگزار کرد. او به همین مناسبت اعلامیه‌ای نیز منتشر کرد. اما آیت‌الله سعیدی در همان ایام بازداشت و روانه زندان گردید. وی در پاسخ به سئوالات بازجوی خود پس از آنکه درباره اعلامیه‌هایی که در تنظیم و چاپ آنها مشارکت و دخالت داشته توضیح داد، در جواب سئوال «خود شما شخصاً اعلامیه‌ای به چاپ نرسانده‌اید؟» نوشته است: «سیدکاظم قریشی که از علما بود و سال گذشته فوت شده بود، امسال من ختمی برای او در مسجد گذاشتم و به عنوان سالگرد فوت او اعلامیه‌ای دادم و به جز این، اعلامیه دیگری به چاپ نرسانیده‌ام.»^{۶۶}

زنده ماندن نام قریشی

چراغ پرفروغ زندگی سید محمدکاظم قریشی در مرداد ۱۳۴۴ به خاموشی گرایید و پیکر بی‌جاننش در گوشه‌ای از گورستان ابوحنسین قم آرام گرفت. اما یاد و نام وی در دل دوستان و دوستدارانش هرگز فراموش نشد. آنان نام قریشی را در کنار نام صدها و هزاران شهید راه آزادی به خاطر سپردند تا در مسیر پرفراز و نشیب مبارزه راهنماییشان بوده یادشان هموارکننده این راه سنگلاخ و پرمخاطره باشد.

در سالهای سیاه و تلخ رژیم پهلوی هرگاه تن رنجور مبارزی در سیاه‌چالها بر زمین می‌افتاد یاد

بیشتر از این راه نیز زنده می‌شد و نامشان بار دیگر بر دل صحیفه‌ها می‌درخشید، که از آن جمله است زمستان سرد ۵۴؛ هنگامی که جسم شکنجه‌دیده و خونین آیت‌الله حسین غفاری در گوشه زندان بر خاک افتاد و قلبش از حرکت باز ایستاد. در آن هنگام شهادت این پیر بُرنادل، تداعی‌گر مظلومیت شهیدایی همچون سید کاظم قریشی بود.

جامعه روحانیت در اعلامیه خود به هنگام شهادت آیت‌الله غفاری نوشت: «... هنوز جامعه روحانیت سوگ شهادت رجال پاک و مجاهدی نظیر حجج اسلام سید یونس رودباری، سید کاظم قریشی خمینی، سبحانی دزفولی و آیت‌الله سعیدی را فراموش نکرده بود که یکی دیگر از علمای مجاهد تهران به جرم حمایت از قرآن و اعتراض به غارت‌های بی‌پایان این ملت، توسط شاه و عمالش... به درجه شهادت رسید...»^{۶۷}

مردم خمین نیز نام و یاد اولین شهید نهضت امام خمینی در این شهرستان را هیچ‌وقت فراموش نکردند به گونه‌ای که در سال ۱۳۵۷ و به هنگام شعله‌ور شدن دوباره آتش انقلاب اسلامی نام و یاد سید کاظم قریشی در هر مجلس و محفل انقلابی زنده بود و تصویر وی در هر تجمع و تظاهراتی بر دستان مردم خودنمایی می‌کرد. شاید این جمله که به خط سید کاظم و به هنگام اسارت در زندان بر او اوراق بازجویی‌اش نقش بسته به قدر کفایت معرف اندیشه، شخصیت و شجاعت او باشد؛ جمله‌ای که امضای ذیل آن نیز تأکیدی بر پای‌بندی به آن تا مرز جان است. اینجانب از قانون مصونیت مستشاران امریکایی و تبعید آقای خمینی تنقید نموده و برای آقای خمینی دعا کرده‌ام و این تنقید را وظیفه اجتماعی خود می‌دانم.

۲۴۰

پانوشتها

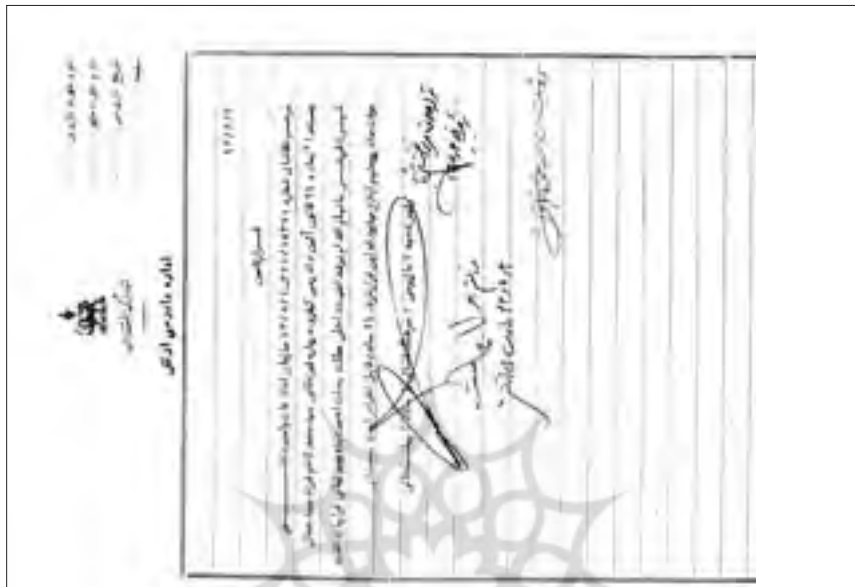
- ۱- سند شم ۱.
- ۲- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی از مرجعیت امام خمینی تا تبعید، به کوشش عبدالوهاب فراتی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۶.
- ۳- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۹۳.
- ۴- بازوی توانای اسلام آیت‌الله سید محمود طالقانی، یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب ۲۹، ج ۱، تهران، ۱۳۸۱، ص ۴۶۸.
- ۵- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۳.
- ۶- خاطرات منتشر نشده سید محمود داعی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، متن تایپی، ص ۳۲.
- ۷- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، پیشین، ص ۲۴.
- ۸- خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، تدوین جواد امامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۰۵.

سید محمدکاظم قریشی؛ قربانی ...

- ۹- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، حوزه هنری، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۴۲؛ حدیث رویش، خاطرات و یادداشتهای محمدحسن رحیمیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۸۲.
- ۱۰- خاطرات سید محمدکاظم بجنوردی، به کوشش دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، صص ۵۲ - ۵۱.
- ۱۱- خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۵۹.
- ۱۲- هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه، ج ۱، زیر نظر محسن هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران، ۱۳۷۶، صص ۱۴۸ - ۱۴۶.
- ۱۳- سند شه ۲.
- ۱۴- سند شه ۳.
- ۱۵- نخل، اتاق ماندی از جنس چوپ و پارچه و ظاهراً نمادی از حجره یا خیمه اباعبدالله الحسین (ع) است که با پارچه‌های سبز و سیاه و برخی ظروف مسین و نقره‌ای تزیین و روز عاشورا بر دوش مردم خمین حمل می‌شود. نخل نزد این مردم بسیار محترم بوده، دستجات عزاداری از زیر آن عبور می‌کنند و حتی برخی (بویژه زنان) از آن حاجت می‌طلبند. میدانی نیز به همین نام از قدیم در خمین وجود داشته است.
- ۱۶- سند شه ۴.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۱۹- سند شه ۵.
- ۲۰- بایگانی مؤسسه ... ، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۲۱- سند شه ۶.
- ۲۲- بایگانی مؤسسه ... ، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۲۳- سند شه ۷.
- ۲۴- بعثت، شه ۳، س دوم، پنجشنبه سی‌ام شوال ۱۳۸۴ق. مطابق ۱۳/۱۲/۴۳، ص ۷.
- ۲۵- بایگانی مؤسسه ... ، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۲۶- سندهای شه ۸ و ۹.
- ۲۷- بایگانی مؤسسه ... ، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، تدوین محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۴، صص ۵۱ - ۵۰.
- ۳۰- خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶، صص ۷۰ - ۶۹.
- ۳۱- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، صص ۲۰۸ - ۲۰۳.
- ۳۲- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، ص ۲۳.
- ۳۳- خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۳۰۵.
- ۳۴- همان.
- ۳۵- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ص ۵۰۰.
- ۳۶- همان، ص ۵۰۵.
- ۳۷- همان، ص ۵۵۰.
- ۳۸- سند شه ۱۰.
- ۳۹- در گزارش ساواک نامی از مدرسه مروی به میان نیامده و محل شروع تشییع جنازه مسجد ارک ذکر شده است.
- ۴۰- خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق‌نوری، تدوین مرتضی میردار، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲، صص ۱۰۵ - ۱۰۴.
- ۴۱- خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، تدوین محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱، صص ۳۱۷ - ۳۱۶.

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ۴۲- خاطرات حجت‌الاسلام جعفر شجونی، تدوین علیرضا اسماعیلی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
- ۴۳- خاطرات آقایان مرتضی نظری و محمدعلی شهبازی در گفتگو با نگارنده.
- ۴۴- سند شم ۱۱.
- ۴۵- بایگانی مؤسسه ...، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۴۶- همان.
- ۴۷- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، ص ۲۴.
- ۴۸- مرادی‌نیا، محمدجواد، خمین در انقلاب، عروج، تهران، چ ۲، ۱۳۸۳، سند شم ۳۹.
- ۴۹- بایگانی مؤسسه ...، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۵۰- همان.
- ۵۱- همان.
- ۵۲- همان.
- ۵۳- همان.
- ۵۴- سند شم ۱۲.
- ۵۵- ۲۸ ربیع‌الاول.
- ۵۶- بایگانی مؤسسه ...، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۵۷- همان.
- ۵۸- همان.
- ۵۹- همان.
- ۶۰- خمین در انقلاب، ص ۷۶.
- ۶۱- همان، ص ۷۷.
- ۶۲- همان، ص ۷۷.
- ۶۳- بایگانی مؤسسه ...، پرونده انفرادی سیدکاظم قریشی.
- ۶۴- همان.
- ۶۵- خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، صص ۲۵ - ۲۴.
- ۶۶- یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی، ج ۱، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۴۲.
- ۶۷- اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۵۴.



سند شماره یک



سند شماره دو

پیشینه مطالعات تاریخی

تاریخچه مطالعات تاریخی در ایران...
 در سال ۱۳۰۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۱۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۲۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۳۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۴۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۵۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۶۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۷۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۸۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۹۵ خورشیدی...
 در سال ۱۴۰۵ خورشیدی...


سند شماره سه

۲۴۴

تاریخچه مطالعات تاریخی در ایران...
 در سال ۱۳۰۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۱۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۲۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۳۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۴۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۵۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۶۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۷۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۸۵ خورشیدی...
 در سال ۱۳۹۵ خورشیدی...
 در سال ۱۴۰۵ خورشیدی...


سند شماره چهار



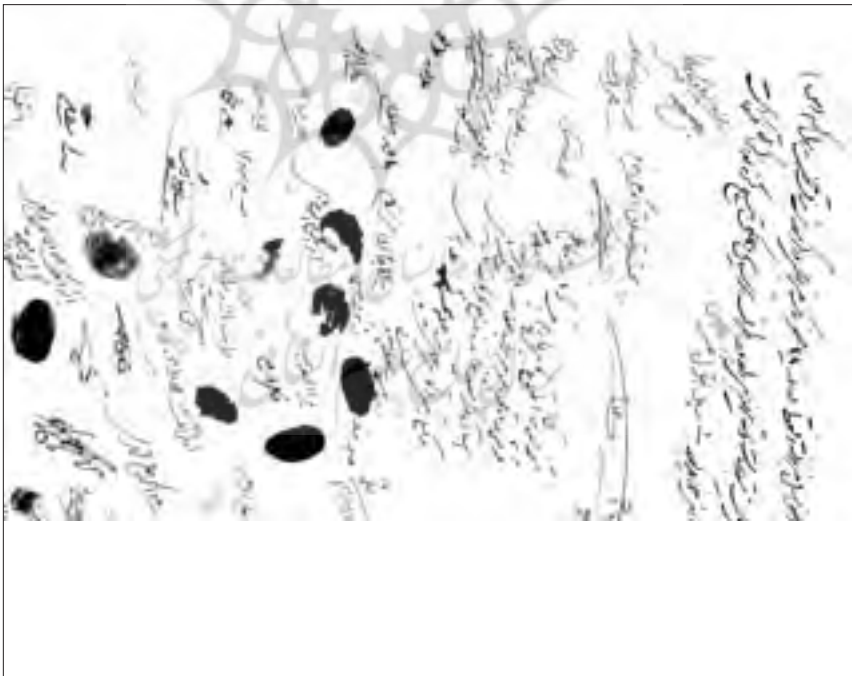
سند شماره پنج صفحه (۱)



سند شماره پنج صفحه (۲)



سند شماره شش صفحه (۱)

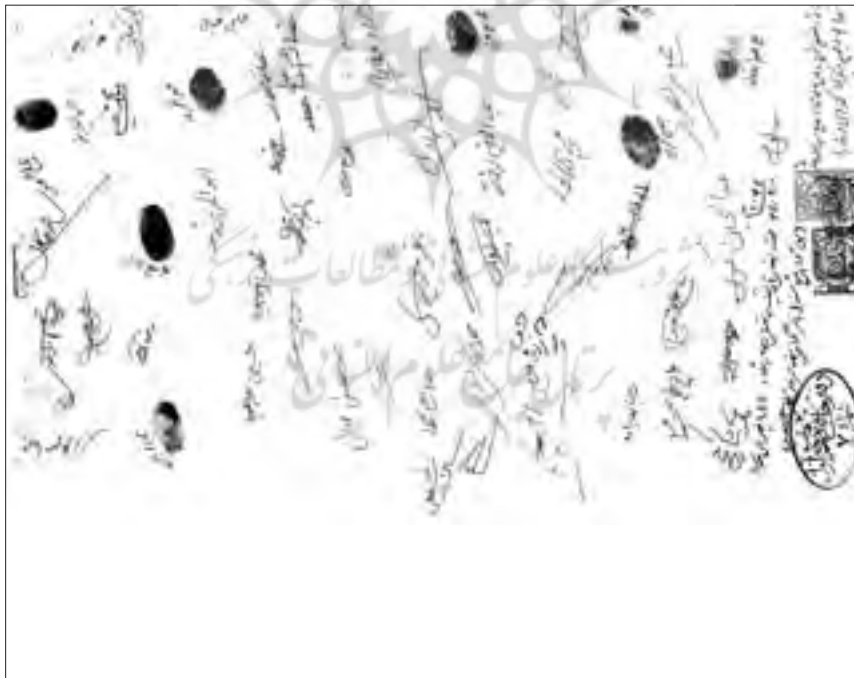


سند شماره شش صفحه (۲)

سید محمد کاظم قریشی؛ قربانی ...



سند شماره شش صفحه (۳)



سند شماره شش صفحه (۴)

شماره سند: ۴۱۱/۲۰۱۴
 تاریخ: ۲۰۱۴/۰۸/۰۸

محترم سرکاره
 ریاست محترم سازمان تامین اجتماعی
 تهران

با احترام و عرض ادب، بدینوسیله به استحضار می‌رساند که اینجانب در تاریخ ۰۸/۰۸/۱۳۹۳ به موجب سند شماره ۳۹۴/۲۰۱۳ مورخ ۰۸/۰۸/۱۳۹۳ در خصوص مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران، قرارداد شماره ۱۴۱/۲۰۱۳ مورخ ۰۸/۰۸/۱۳۹۳ منعقد گردید. در تاریخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳ اینجانب با حضور نماینده محترم شما سازمان و نماینده محترم پیمانکار، صورتجلسه منعقد گردید و در آن صورتجلسه در خصوص تسویه حساب و پرداخت مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران، توافق گردید. اینجانب به موجب صورتجلسه مورخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳، مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران را به مبلغ ری ۱۰۰.۰۰۰.۰۰۰/- دریافت نمودم.

اینجانب بدینوسیله به استحضار می‌رسانم که در تاریخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳ اینجانب به موجب صورتجلسه مورخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳، مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران را به مبلغ ری ۱۰۰.۰۰۰.۰۰۰/- دریافت نمودم. بدینوسیله به استحضار می‌رسانم که در تاریخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳ اینجانب به موجب صورتجلسه مورخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳، مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران را به مبلغ ری ۱۰۰.۰۰۰.۰۰۰/- دریافت نمودم.

با احترام
 امین اللهی
 پیمانکار

سند شماره هفت

شماره سند: ۴۱۱/۲۰۱۴
 تاریخ: ۲۰۱۴/۰۸/۰۸

محترم سرکاره
 ریاست محترم سازمان تامین اجتماعی
 تهران

با احترام و عرض ادب، بدینوسیله به استحضار می‌رساند که اینجانب در تاریخ ۰۸/۰۸/۱۳۹۳ به موجب سند شماره ۳۹۴/۲۰۱۳ مورخ ۰۸/۰۸/۱۳۹۳ در خصوص مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران، قرارداد شماره ۱۴۱/۲۰۱۳ مورخ ۰۸/۰۸/۱۳۹۳ منعقد گردید. در تاریخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳ اینجانب با حضور نماینده محترم شما سازمان و نماینده محترم پیمانکار، صورتجلسه منعقد گردید و در آن صورتجلسه در خصوص تسویه حساب و پرداخت مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران، توافق گردید. اینجانب به موجب صورتجلسه مورخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳، مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران را به مبلغ ری ۱۰۰.۰۰۰.۰۰۰/- دریافت نمودم.

اینجانب بدینوسیله به استحضار می‌رسانم که در تاریخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳ اینجانب به موجب صورتجلسه مورخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳، مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران را به مبلغ ری ۱۰۰.۰۰۰.۰۰۰/- دریافت نمودم. بدینوسیله به استحضار می‌رسانم که در تاریخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳ اینجانب به موجب صورتجلسه مورخ ۱۰/۰۹/۱۳۹۳، مطالبات ناپیش تعمیرات کف و سقف سالن شماره ۱۴ محل استقرار شعبه تامین اجتماعی واقع در پلاک ۴۱۱ تهران را به مبلغ ری ۱۰۰.۰۰۰.۰۰۰/- دریافت نمودم.

با احترام
 امین اللهی
 پیمانکار

سند شماره هشت



سند شماره نه

سند شماره ده

